



فالنامة

شیخ بهائی میرزا حسن صفوی

شیخ بهائی



در احوال شیخ بهائی

بهاءالدین محمد پسر عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین محمد جبل عاملی حارثی همدانی معروف به شیخ بهائی از بزرگان علمای شیعه و فقها و محدثین عصر صفوی است.

خاندان این شیخ جلیل القدر اغلب اهل زهد و تقوی و چنانکه خود او در بعض نوشهای خود اشاره کرده است اهل عبادت و صاحب کرامت بوده‌اند و جبل عامل از توابع شام که ولایتی آبادان و مشتمل بر قری و قصبات بسیار است مسکن داشته‌اند و سلسله نسب آنها به حارث بن عبد الله همدانی* ملقب باعوزد (متوفی در سال ۵۶ هجری) که از بزرگان تابعین و همچاپ خاص امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است می‌پیوندد و جبل عامل از قدیم الایام شیعه نشین بوده و سکنه‌اش عموماً مذهب اثنا عشری و آیین جعفری داشته‌اند.

پدر شیخ بهائی عزالدین حسین از علمای معروف جبل عامل و فقید و محدث و ادیب و صاحب تصنیف و تألیف و دیوان شعر و از شاگردان نامی شهید ثانی (شیخ زین الدین بن نورالدین علی عاملی جبعی مقتول در سال ۹۶۶) بوده و تولد او را در سال ۹۱۸ نوشته‌اند.

عزالدین حسین پس از شهادت استادش ترک وطن گفته، به ایران آمد و در دربار شاه طهماسب صفوی تقرب و مکانت تمام یافت و منصب شیخ الاسلامی قزوین که پایتخت بود بوی مفوض گردید و پس از چندی، شیخ الاسلام خراسان شد و به هرات رفت و مدت هشت سال در آن ولایت به

* همدان به فتح‌ها و سکون میم نام قبیله از عرب یمن است که بمشترکان از دوستان امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند



فالنامه شیخ بهائی

۸

هدایت خلق و رتق و فتق امور شرع پرداخت و آنگاه به قزوین آمد و از شاه طهماسب اجازه حج خواست و پس از رخصت یافتن به مکه رفت و بعد از ادای مراسم حج و زیارت مدینه منوره بقصد اقامات به بحرین آمد و زمانی نگذشت که در آن شهر وفات یافت (سال ۹۸۴).

شیخ بهائی در روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه سال ۹۵۳ در بعلبک متولد گردید و در سیرده سالگی با پدر به ایران آمد و باشوقی و افراد استعدادی بی نظیر به تحصیل انواع علوم مشغول شد و هر علم را از نامی ترین استاد آن علم فراگرفت. از جمله مقدمات علوم و علم عربیت و تفسیر و حدیث را در خدمت پدر و کلام و قسمتی از منقول را نزد ملا عبدالله، حاشیه بر تهذیب المنطق و ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قاضی و فن طب را نزد حکیم عماد الدین محمود تحصیل کرد و در حدود سی سالگی در علوم و فنونی که در آن عصر متداول بود مهارت و استادی تمام یافت و شایسته لقب ذوفنون و عنوان جامع المعقول گردید* و چون طبعاً مایل به سفر و سیر در آفاق بود پس از تکمیل معلومات به سیر و سیاحت پرداخت و چندین سال در بلاد عراق و شام و مصر و حجاز و آسیای صغیر گردش کرد و از ملاقاتها و مکالمات و مباحثات او با علمای برخی از این بلاد حکایات متعدد نقل شده است، در پیشتر این سفرها برای اینکه بطور آزادی گردش و با هر طبقه و صنف از مردم که مایل است آمیزش کند جامه درویشان می پوشید و چنان رفتار می کرد که او را نشناسند و با وجود سختیهای سفر که در آن زمان نمونه از سفر محسوب می شد و انتقال از شهر به شهر و ولایت به ولایت در هر کجا فرصت و مجال می یافت به تألیف کتب و رسائل و نشر و اشاعه معلومات و تدریس دانشجویانی که همسفر و ملازم رکابش بودند می پرداخت و پس از آنکه بقدر کافی سیر و سیاحت کرد به ایران بازگشت نمود و در این وقت صیت فضایل و کمالاتش به گوش قاصی و دانی رسیده و نامش به استادی در فنون

* از سخنان منسوب به اوست که غلبت علی کل ذی فنون یعنی با هر ذی فنون که نشستم خود را برتر از وی یافتم و در مباحثات علمی براو غالت شدم.



فضایل و معلومات بلند آوازه شده بود . ایرانیان از خاص و عام حلقه ارادتش را در گوش کشیدند و طالبان علم از هر شهر و دیار به حضرتش روی آور شدند و جنابش ملاذ و ملجاء قاطبه خلق مخصوصاً ارباب دانش و بینش گردید . شاه عباس کبیر که در تربیت و تشویق اهل علم جد و جهدی بلیغ داشت حضرتش را به صحبت خویش اختصاص داد و روز بروز بر قرب و مقامتش می افزود تا منصب شیخ الاسلامی اصفهان را پس از وفات زین الدین علی نیشاپوری بوی تفویض کرد .

(زین الدین علی شیخ الاسلام پایتخت و پدر زن شیخ بهائی بود و دخترش که یگانه فرزند وزن شیخ بهائی بود در علوم عربیه و فقه و تفسیر و حدیث دستی توانا داشت و به گفته برخی از نویسندها، زنهادر نزد او درس فقه و حدیث می خواندند) و حضرتش را در بیشتر سفرها با خود می برد* و از سفر مشهد مقدس است که در سال ۱۵۵۸ بنا به نذر و عهديکه کرده بود با پای پیاده به زیارت حضرت رضا علیه السلام رفت و شیخ بهائی در این سفر با او همراه بود و همچنانکه پیاده طی طریق می کرد مسافت میان اصفهان و مشهد را با ریسمانی که مقیاس قرار داده بودند اندازه می گرفت و منزل به منزل ثبت می کرد .

* شیخ در خصوص آمیزش خود با سلاطین و درباریان در کتاب کشکول صفحه ۹۳ جاپ نجم الدوله در ذیل عنوان (سانجه عبارتی می نویسد که ترجمه اش اینست، اگر پدرم از بلاد عرب به دیار عجم نیامده و با سلاطین معاشرت نیافرته بود من اتفق و از هد ناس بودم لکن پدرم مرا از آن بلاد بیرون آورد و در بلاد عجم مقیم ساخت و من با اهل دنیا معاشر شدم من ملک بودم و فردوس بین جایم بود آدم آورد درین دین خراب آباد، از آمیزش با اهل دنیا حاصلی جز قیل و قال و بحث و جدال بدست نشد و کارم بدانجا کشید که هر نادانی به معارضه من هر خاست، من که ببوی آرزو در چمن هوس شدم هرگ کلی نجوم و زخمی خار و خس شدم، مرغ بهشت بودم و فهقهه بر فرشته زن، از بی صید پشه هم تک سک مکس هدم ۲۵ - مؤلف مطلع الشمس عمر آن جناب را قریب هشتاد و پیک سال نوشته است .



شیخ بهائی بنا به مشهورترین و صحیحترین روایات در شب دوازدهم شوال ۱۰۳۰ هجری قمری در اصفهان از جهان درگذشت و عمر شریفش ۷۷ سال بود.

در روز وفاتش در اصفهان شور و غوغای محشر برپا شد و قریب پنجاه هزار کس بر جنازه او نماز گزارند و نعش او را در یکی از امامزاده های اصفهان به امانت نهادند و هم از روزی چند بنا به وصیتی که کرده بود به مشهد مقدس برداشت و در خانه خودش که متصل به صحن مقدس رضوی و مسجد گوهرشاد بود به خالک سپردند و قبر او معروف و زیارتگاه عموم زائرین حضرت رضا علیه السلام است. برخی از نویسنده کان سال وفات شیخ را ۱۰۳۱ نوشتند و نشاء این اشتباه شاید ماده تاریخی باشد که میرزا ابوطالب اعتمادالدوله برای وفات او ساخته و گفته است:

رفت چون شیخ ز دار فانی ۱ گشت ایوان جناش ماوی
دوستی جست ز من تاریخش ۲ گفتمش شیخ بهاءالدین وای

که جمله (شیخ بهاءالدین وای) به حساب ابعد ۱۰۳۱ می شود مگر اینکه همزه بهاء را که در بعضی رسم الخطهای فارسی نوشته نمی شود و بهاءالدین می نویسنده یا همزه الدین را که وصل است و به تلفظ در نمی آید محسوب ندارد که در اینصورت همان ۱۰۳۰ می شود. بهترین و روشنترین ماده تاریخی که برای وفات او گفته اند این مصراج است «افسر فضل او فتاد هن سر و پا گشت شرع» که مقصود از افتادن افسر فضل ساقط شدن فاء و از بی سر و پا شدن شرع ساقط شدن شین و عین است و چون این سه حرف از دو کلمه فضل و شرع استقاط شود ضاد و لام و راء می ماند که مجموعش به حساب ابعد ۱۰۳۰ است* و محکمتر دلیل درستی این تاریخ ضبط

* عکس این جمله را در تاریخ وفات مرحوم ملا محمد تقی مجلسی گفته اند که افسر شروع او فتاد و بی سر و پا گشت فضل که از شرع و فضل پس از افغان شین و فاء و لام سه حرف راء و عین و ضاد می ماند که عدهش به حساب ابعد ۱۰۷۰ و آن سال وفات مجلسی اول است.



اسکندرییک منشی در تاریخ موسوم به عالم آرای عباسی است، زیرا اسکندر بیک خود معاصر شیخ و در روز وفات آن جناب حاضر اصفهان بوده و این واقعه را جزو وقایع ۱۰۳۰ ضبط کرده است.

شیخ بهائی مشهورترین علمای عصر صفوی است و کمتر دانشمندی را اشتهراری نظیر اشتهرار آن بزرگوار نصیب شده است و این شهرت عظیم به سبب چندین مزیت است که او را از دیگر علمای عصر صفوی ممتاز داشته و از همه مهمتر جامعیت علمی یا ذوقنوں بودن است که شخص او را در زمان حیات، و کتب و مؤلفاتش را پس از ممات، محل مراجعه و مورد توجه قاطبه اهل علم از هر طبقه و صنف ساخته و نام او را زنده جاوید داشته است، و دانشمندان معاصر شیخ بهائی هر کدام در یک رشته از علوم متبحر و مرجع طالبان همان رشته علمی بوده‌اند. مثلاً محقق کرکی در فقه و حدیث، میرداماد در فلسفه و میرفندرسکی در عرفان و ملا صدرا در حکمت مهارت و استادی داشته‌اند لکن شیخ بهائی جامع فنون ادب و انواع علوم معقول و منقول از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و کلام و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هیئت و شعر و ادب بوده، و دانشجویان هر رشته از علوم که بودند مطلوب خود را در نزد آن عالم جلیل می‌یافتدند.

در عصر شاه عباس که همت برآبادی کشور گماشته بود، فن معماری رواج و شیوع تمام داشت و معماران آن زمان که اغلب عملان مهندس بودند نه علماً، هر وقت در کار خود به اسکالی بر می‌خوردند یگانه مرجعشان شیخ بهائی بود که در فنون ریاضی مهارت کامل داشت زیرا سایر علماً جز به فقه و اصول و تفسیر و حدیث و دیگر رشته‌های منقول نمی‌پرداختند و محدودی هم رشته معقول را اختیار کرده بودند که بیشتر توجهشان به الهیات و طبیعتیات بود و کمتر کسی در صدد تکمیل فنون ریاضی بر می‌آید و این معنی هم مایه اشتهرار شیخ بزرگوار شده و حکایاتی که از هندسه دانسی شیخ در السنه و افواه مشهور شده، ناشی از این اشتهرار است.



مزیت دیگر جمع میان علم و عرفان و شریعت و طریقت است که با اشتغال به علوم ظاهر قسمت مهمی از وقت شریف خود را به خلوت و ریاضت و اذکار و اوراد و تفکر و مراقبه و دیگر اعمال و عباداتی که مایه پاکیزگی دل و صفاتی باطن و تغایق به اخلاق ملکوتی است می‌گذرانید و با تصدی مقام شیخ اسلامی که لازمه‌اش معاشرت با طبقات مختلف مردم بود آنی از یاد حق غفلت نمی‌نمود و با قرب سلطان و اهمیت منصب و مقام صوفی منش و وارسته از عالیق دنیوی و متواضع و مهربان بود و بدین سب عرفا و متصوفه نیز به حضرتش ارادت می‌ورزیدند و ارباب تواریخ و سیر و مؤلفین تذکره‌ها و کتب رجال، نام نامی او را نه تنها در ردیف علماء و فقها و محدثین، بلکه در ردیف عرفا و ارباب سلوك و مرتاضین نیز ثبت کرده‌اند و به هر محفل انس و صفا از مسجد و خانقاہ و صومعه و خرابات که قدم نهیم نقش قدم شیخ بهائی را اشکار می‌یابیم بطوریکه هر فرقه از علماء و عرفاء حضرتش را از خود شمرده بوجودش مباحثات و به گفته‌هایش استدلال می‌کنند.

مزیت دیگر، سبک و طرزی است که در تالیف کتب و رسائل علمی اتخاذ کرده و آثارش گواهی می‌دهد که از به وجود آوردن آنها مقصودی جز استفاده طالبان علم نداشته است چنانکه برای مبتدیان متن‌های مختصر و قابل حفظ از قبیل صمدیه در نحو و خلاصه در حساب و تشریح الافلاک در هیئت و زبانه در اصول و وجیزه در علم حدیث و برای متواتران و منتهیان کتابهای متوسط و مفصل که اسمی برخی از آنها یاد خواهد شد پرداخته و طالبان فنون ادب و انواع علوم معقول و منقول را از هر درجه و رتبه به آثار سودمند خود نیازمند ساخته و کمتر دانشمندی است که در ایام تعصیل از مؤلفات آن جناب استفاده نکرده باشد.

خدمات شیخ بهائی در نشر علوم منحصر به تالیف کتب نبوده و قسمتی از اوقات خود را در تدریس و تربیت دانش‌طلبان مصرف می‌داشته و جمعی از شاگردانش ملا صدرا و ابن خاتون عاملی به مقامات عالیه



رسیده و از علمای معروف عصر و زمان خود به شمار رفته و مؤلفات سودمند از خود به یادگار گذارده‌اند.

و از دلائل عظمت مقام و اشتهرار او حکایات افسانه مانندی است که از کارهای علمی و بلکه کرامات و خارق عادات او در السنّه و افواه مشهور و بعض آنها در کتب رجال و تواریخ نیز مضبوط و مسطور است و در میان علمای شیعه کمتر عالمی را سراغ داریم که از سوانح حیاتی وی این همه حکایتهاش شگفت‌آور مشهور شده باشد و منشاء اینگونه حکایات جز عظمت و اهمیت مقام علمی و عرفانی وی نیست، چه شخص هرچه مهمtro و بزرگتر باشد گفتگوی مردم در اطراف زندگی او بیشتر خواهد بود.

شماره مؤلفات شیخ بهائی از متون و شرح و حواشی از مختصر و متوسط و مفصل نزدیک به صد مجلد و مشهورترین آنها خلاصه الحساب و تشریح الافلاک و جامع عباسی و دو رساله فارسی و عربی در اسطلاب و حدائق الصالحين در شرح صحیفه سجادیه و حبل المتین فی احکام الدین وزبده در اصول فقه والفوائدالصمدیه و جیزه در فن درایه و شرح برشرح چغمیینی در هیئت و عروة الوثقی و مشرق الشمیین و اثنی عشریات خمس و حواشی برشرح تذکره و تفسیر بیضاوی و مختلف الشیعه و قواعد شهیدیه و کشکول و مخلافه است و برپیشتر مؤلفات او علماء و دانشمندان حواشی و شرح متعدد نوشته و برخی از آنها را بفارسی ترجمه کرده‌اند.

شیخ بهائی در شعر و ادب نیز دستی قوی داشته و اشعار فارسی و عربی که از او نقل ویا در متون کتب متفرقه ثبت و ضبط کردۀ‌اند در نهایت فصاحت و بلاغت است. از منظومات فارسی او مثنوی نان و حلوا و مثنوی شیر و شکر کمال اشتهرار دارد و از لطایف اشعار عربی او ارجوزه‌ایست که در وصف هرات گفته و قصیده‌ایست بنام وسیلة الفوز والامان فی مدح صاحب الزمان که یکی از فضلای معاصر شرح مبسوطی بر آن نوشته و شرح مزبور اخیراً در دو مجلد به چاپ رسیده است و از جمله آثار شیخ بزرگوار که در کمتر کتابی از آن نام برده‌اند فالنامه‌ایست که



در این اوراق طبع و در معرض استفاده عموم گذارده شده و امید است که در نظر ارباب خرد و کسانیکه با علوم و معارف الهیه سروکار دارند مقبول و مستحسن افتاد.

www.fmr.ir



طریقه سؤال و جواب از فالنامه

اولاً باید دانست که این فالنامه مشتمل بر بیست و شش جدول است. جدول اول در ستایش شاه عباس است به این معنی که از هر حرف آن به تصریح و طرزیکه بیان خواهد شد شعری در مدح یا دعای آن سلطان استخراج شود. جدول دوم تا بیست و ششم، هریک مختص به موضوعی خاص و عین است که نیک و بدحال یا انجام آن و سود و زیان اقدام بدان، حصول عدم حصول یا وجود و عدم وجود یا نیک و بد عاقبت آن، مورد پرسش تفال تواندشد، بشرح ذیل:

جدول دوم دیدن سلاطین وقت

جدول سوم سرانجام زندگی

جدول چهارم طلب هرگونه حاجت

جدول پنجم زناشوئی

جدول ششم نقل مکان

جدول هفتم دیر یا زود آمدن غائب

جدول هشتم حال غائب و مسافر

جدول نهم عاقبت کاری که در نظر است

جدول دهم ساختن بنا و عمارت

جدول یازدهم حصول مدعای و مقصود



جدول دوازدهم مسافرت

جدول سیزدهم وام گرفتن

جدول چهاردهم معامله و تجارت

جدول پانزدهم شرکت

جدول شانزدهم فروختن جنس یا ملک

جدول هفدهم رفتن به گردش و شکار

جدول هیجدهم زراعت

جدول نوزدهم صاحب فرزند شدن

جدول بیستم پسر یا دختر بودن حمل

جدول بیست و یکم خوبی و بدی طبیب

جدول بیست و دوم عاقبت حال بیمار

جدول بیست و سوم عاقبت کار زندانی و محبوس

جدول بیست و چهارم غلبه بر دشمن

جدول بیست و پنجم راست یا دروغ بودن خبر

جدول بیست و ششم پیدا شدن و نشدن گمشده

و اما طریقه تفال و پرسش: پس از اطمینان از پاکیزگی جامه و بدن، صفحه‌ئی

را که مربوط به مقصد و مطلوبتان است پیدا کنید و با حضور قلب و توجه

کامل به مبدأ آفرینش نیت کنید و دو بیت مناجات مانند را که در بالای

صفحه نوشته است بخوانید و صلووات بر محمد و آل محمد بفرستید و یکی از

حروف صفحه را در نظر بگیرید و نشان کنید آنگاه از همین حرف شروع

به شماره کرده، و حروف را تا آخر سطر و پس از آن هم رو به آخر صفحه،

سطر به سطر شش شش بشمرید و حرف ششم را بر کاغذی ثبت کنید و چون

صفحه به آخر رسید به بالای صفحه بروید بی آنکه شماره را قطع کنید و

همچنان شماره و ثبت کنید تا به حرفی که در نظر گرفته و نشان کرده اید

بررسید، و حروفی را که از قسمت بالای صفحه بدست می‌آید در جلو یا بالای



طریقه سؤال و ...

۱۷

ناطق شدن جواب، از حروفی که بدست آمده بر کاغذ ثبت شده و مجموع آنها سی و شش حرف است، هجده حرفی را که در رتبه فرد واقع شده است - یعنی حرف اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم راتا - حرف سی و پنجم جداگانه، و هجده حرفی را که در رتبه زوج واقع شده است - یعنی حرف دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را - تا حرف سی و ششم جداگانه بنویسید، از حروف رتبه فرد و مصراع اول یک بیت و باز حروف رتبه زوج مصراع دوم آن بیت بدست می آید و مجموع بیت جواب سؤال و نتیجه فال شماست.

مثال: اقدام به کاری را در نظر داریم و می خواهیم خوبی و بدی آن را بدانیم که آیا بخیر و منفعت و مصلحت ما هست یا نه . پس از رعایت شروطی که یاد شد صفحه خیر و شر امر را پیدا می کنیم و بعد از نیت کردن و خواندن دو بیت بالای صفحه صلوات بر محمد و آل محمد می فرستیم و به صفحه نظر می کنیم و حرف میم در سطر هفتم صفحه نظر ما را می گیرد و یا آنکه بعد از خواندن دو بیت دیده بر هم می نهیم و صلوات می فرستیم و انگشت سبابه یا شهادت را بریکی از خانه های صفحه می گذاریم و چون چشم را باز می کنیم انگشت خود را روی حرف مزبور می بینیم) و آنرا نشان می کنیم و از همان حرف که میم باشد رو به پائین صفحه شش حرف می شمریم و حرف ششم را که کاف است بر کاغذی می - نویسیم و باز شش حرف می شمریم و حرف ششم را که کاف است می نویسیم و همچنین پیش می رویم تا سطر آخر جدول که حرف ششم راء پیش از واو و سه حرف ماقبل آخر می باشد، راء را می نویسیم و پس از شماره سه حرفی که بعد از راء است به اول صفحه می رویم و سه حرف هم از آنجا می شمریم و حرف ششم را که الف است در بالای حروفی که نوشته ایم می نویسیم و باز شش حرف می شمریم و به حرف زاء می رسمیم و آن را پهلوی الف می - نویسیم و همچنین پیش می رویم و حروف را پهلوی هم در سطر بالا می - نویسیم تا در سطر هفتم به حرف راء (که پیش از میمی است که انگشتمن در ابتداء بر آن واقع شده است) می رسمیم و آن را هم می نویسیم و عمل شماره



و حروف نویسی در اینجا تمام است و از مجموع آنچه نوشته‌ایم این سی و شش حرف بدست می‌آید:

حروف پیش از میم از اول صفحه: ازیننه ام در کم سبع ای ر

حروف از میم به بعد تا آخر صفحه: لکن سدت ربی سنی که از ر

پس برای ناطق ساختن جواب، حروف مرتبه فرد را جداگانه و حروف

مرتبه زوج را جداگانه می‌نویسیم و این دو سطر بدست می‌آید:

حروف مرتبه فرد: این ام رم بار کشتب سی ار

حروف مرتبه زوج: زن هار کشتب سعی کن دری نکه از

این امر مبارک است بسیار زنهار که سعی کن درین کار

و این بیت جواب سؤال و نتیجه و حاصل فال ماست.

مثال دیگر: برای وام گرفتن صفحه قرض را پیدا کردیم و بعد از بیت و خواندن دو بیت بالای صفحه صلووات فرستادیم و به صفحه نظر انداختیم، حرف اول از سطر ششم که ضاد است نظر ما را گرفت، از آن حرف شماره را شروع کردیم و حرفهای ششم را تا آخر صفحه بر کاغذی ثبت و همچنان شماره کنان به بالای صفحه رفتیم و شماره را تا آخر ضاد که نظر ما را گرفته بود پیش بردیم و حرفهای ششم را در سطربالای حروف سابق نوشتیم و این سی و شش حرف در دو سطر بدست آمد:

حروف پیش از ضاد از اول صفحه: زی ن ن ه ق ا ر ر ض ب ب ک س

حروف از ضاد به بعد تا آخر صفحه: ری د م الی ا ن ل می گ ا ر ب دی د د

حروف مرتبه فرد و زوج را جدا کردیم و این دو سطر بدست آمد:

حروف مرتبه فرد: زی ن ق ر ض ب سی م ل الی ا ب د

حروف مرتبه زوج: زن هار ب گ ر د آ ن م گ ر دی د

و از این دو سطر بیت ذیل که جواب سؤال و حاصل فال است بدست

آمد.

زین قرض بسی ملال یابید زنهار به گرد آن مگردید

در خاتمه سفارش می‌کنیم که در شمردن حروف دقیق بسیار کنید که



طریقه سؤال و...

حرفی از شماره ساقط ویا دو مرتبه شمرده نشود که جواب درست نخواهد آمد و ناگزیر میشود که از سر شماره کنید و همچنین در گذاردن انگشت روی حروف مراقب باشید که انگشت درست بر روی یک حرف واقع شود، چه هر حرف جوابی معین دارد و اگر انگشت میان دو حرف یا روی دو حرف بیاید بهتر آنست که عمل را تجدید کنند.

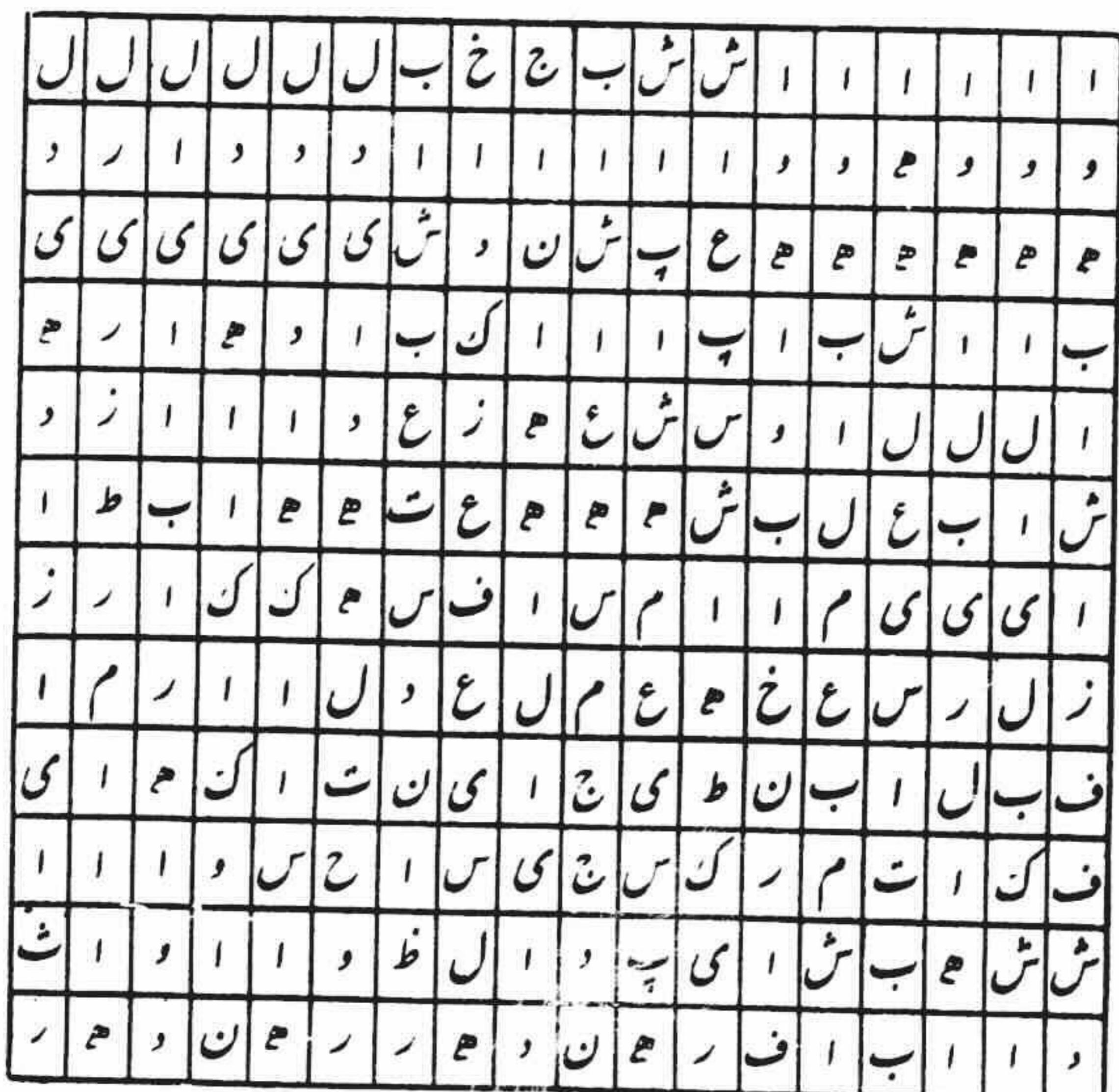
دیباچہ بنام شاہ عباس

چمچاہ سکندر فر و انجیم لشکر

عباس شاهنشاه همایون اختر

نامش نشود گم از جهان تامحشر

سوردفتر خود کنیم نامش زیرا





ای صاحب عرش و ترسی و لوح و قلم
لطفت سبب سلطنت و طوق و علم

از بهر ملاقات سلاطین زمان
گر نیک بود نما تو از راه کرم

آ	د	م	د	ک	س	ت	ا	ا	ک	خ	ر	می	ل	می	ر	ا		
ا	ز	گ	ز	ر	و	ز	د	ا	د	ش	ز	د	ر	ج	ت	ب		
و	ان	ق	ن	ه	ت	آ	غ	م	م	و	ن	می	س	ا	س	ن		
ف	م	می	ق	ب	د	ل	ت	ل	می	ز	ا	ا	ن	ع	ف	و		
می	ط	س	ط	ک	ب	ت	ز	م	ک	ک	و	و	ا	ل	ا	س	ھ	
ز	د	ا	ا	ن	ب	ن	ن	ط	ن	ت	ر	م	ل	می	ر	می		
س	ف	ا	ب	د	د	ا	ب	می	ھ	د	ا	ل	ر	ن	و	می		
ن	ک	ب	ا	م	می	ط	ھ	ز	د	د	ھ	ل	س	ب	می	ت		
ا	م	م	و	ن	ن	و	می	س	ب	و	ن	می	ا	ق	س	س		
ا	م	ن	خ	ھ	پ	چ	ک	آ	ن	ت	ل	ل	ر	می	می	و	ا	ن
ا	ن	و	و	د	د	ب	ط	ھ	ب	ک	ب	ز	د	می	ر	ک	ا	ا
می	ر	ت	ت	ا	ا	د	د	و	و	ر	ر	ن	ن	و	و	ر	ر	ن



زندگانی چه عاقبت دارد

پیدا بر توجه آشکار و چه نهان

ای عاقبت کار همه خلق جهان

بر صاحب این عاقبت کار عیان

بنمای زروری لطف فالی که شود

ش	ب	خ	ص	ع	ک	ک	ک	ب	خ	م	ا	ف	ر	ا	از		
ع	ه	ت	خ	ی	ب	د	ر	م	ح	ق	ی	ت	ب	ر	د	ر	د
ش	ا	ی	ب	ب	ز	ر	و	ا	ا	ک	ل	و	غ	ه	ف	ت	ا
ا	و	ع	ع	ان	ب	ا	ت	ا	ا	ک	ش	ع	ع	ا	ا	د	ص
می	ه	ب	ل	ا	و	ا	ا	ق	ق	خ	د	ع	م	ک	ز	ر	د
ق	ق	ب	ب	می	خ	ز	ه	ن	م	ت	ک	ب	ب	ت	ت	ر	می
می	د	د	ن	و	ا	ت	ت	ب	ت	ک	ر	ز	م	گ	ب	ا	ر
ن	ک	س	خ	ن	و	د	ب	ر	ش	می	ت	ک	ا	می	می	د	ص
ه	ا	ا	ن	ش	و	و	ر	ن	ر	ک	د	می	ش	می	و	ه	ع
س	ت	می	ن	ر	ع	چ	ب	د	ر	ر	ا	ت	و	ک	م	د	ا
م	س	و	ا	می	ق	ن	خ	و	ا	گ	ف	گ	می	س	س	ا	ب
ک	می	س	س	ا	می	و	ر	ت	ت	ر	ت	و	ر	ت	ت	ر	ت



وی رافع مشکل و رهاننده زبند

ای کار بر آرنده هر حاجتمند

بنما فالی که رشته یابد پیوند

سر رشته مطلبیم زهم بگسته

ب	ث	غ	ش	ن	ب	م	ح	ج	م	ز	گ	ل	ه	ر	ب	ه	می	ز
ا	م	ف	ق	ب	ذ	گ	ر	و	ر	ا	ا	ن	ن	ی	ص	ع	ر	ر
ح	س	ب	ل	ز	د	ت	ع	د	د	ز	د	ا	م	ا	ص	ی	م	ت
ت	ح	ص	ص	ی	ی	ج	ط	ش	ب	ن	ا	م	ا	ا	ب	ن	م	ت
ت	ل	و	ر	م	ن	د	ی	ن	ج	ب	ر	آ	ک	م	ب	ک	م	د
ش	ت	ر	ر	د	ش	ت	ل	ق	ع	ن	و	ت	ا	ا	ز	ر		ش
و	ا	ی	ص	ا	ح	د	ب	ن	ح	و	ا	م	ز	د	و	ق	ا	و
ر	ی	ب	ت	ف	ز	ش	و	ه	آ	آ	ط	ج	و	ش	ر	آ	ک	ی
د	ر	ر	و	ع	ت	ا	ک	آ	و	ر	ن	غ	و	م	ر	ن	ب	د
ب	ب	ی	ر	د	ر	م	ر	ق	د	ظ	ی	می	ر	د	د	گ	ه	ب
گ	آ	ص	ب	ر	ا	ق	آ	ز	ب	ر	ک	ی	و	ا	ک	ث		گ
ی	ی	و	ا	ک	ذ	ن	و	د	ر	ن	م	ن	و	د	ر	ن	ر	ی



ظاهر بتو حال جمله جن و بشر

ای عتده گشای مردمان سرتاسر

کین عقد و نکاح خیر باشد یا شر

یارب تو ازین صفحه بما ظاهر ساز

گ	ا	ا	ا	ا	ش	ز	ب	ا	ز	ز	ر	ی	ی	ی	ی
ا	ن	م	م	ی	ن	د	ن	ن	ن	و	ه	ر	ا	ن	ه
ا	ئ	ع	ع	ع	م	ا	و	ن	ع	ا	ی	ق	ق	ق	ق
ا	ر	ن	ه	ق	ر	ع	د	د	د	د	د	ن	ک	خ	ج
ق	م	و	ا	ب	ب	ا	س	و	ن	م	خ	د	ب	ن	گ
ز	ع	ش	ا	ث	و	ه	ا	ک	ر	د	د	ت	م	ی	ن
ر	ر	ا	پ	چ	م	ب	د	د	ک	ش	ک	ل	ش	ک	ک
م	ن	ز	ز	ه	ت	ر	ه	س	ب	ن	ا	ی	ت	د	ح
ن	م	ت	د	م	ب	ب	ا	س	ب	ن	ا	ی	ب	ن	ک
ر	م	ی	ن	ب	م	ی	ب	ن	آ	گ	ن	ب	م	ی	ک
د	ا	ش	ب	م	ی	ا	د	ر	د	د	ز	ر	و	ر	د



ای نقل مکان همه ذرات جهان بی امر تو عقل را نیاید بگمان

چون نیت این نقل مکان در دل ماست
مارا خبری نمازنیک و بد آن

ن	ا	ا	ه	ب	ا	ک	ب	ه	ن	م	ت	ه	ک	ی	ر	ج	گ
س	ر	ر	ب	ک	ر	ت	ر	ص	ک	ا	ر	ن	و	ج	و	ن	ا
ن	م	ا	ب	م	ی	ن	ش	ب	ا	د	ن	گ	ق	ی	ح	ی	ق
د	ی	ک	ه	ق	ر	ل	ل	ب	ص	ک	ل	ش	ت	ت	م	ی	ل
م	د	ف	ب	ب	ن	م	ا	ا	ر	پ	ا	ن	ک	ا	ا	ر	ی
د	م	ا	ز	ز	د	ا	ر	ل	ک	ا	ک	ل	س	م	م	ا	
ن	ی	ن	ن	و	ن	ب	ک	ت	ا	ن	ه	ص	ک	ص	و	ن	آ
ی	خ	م	ن	ن	ل	ب	ج	ر	ن	ب	ر	ص	و	ی	ش	ص	ع
ر	ا	ت	ق	ا	ی	ب	ش	ل	ا	ی	ق	خ	ی	ا	ل	ش	ب
ر	و	ب	د	ح	ل	و	م	ی	س	م	د	خ	ن	ل	ش	د	ت
ش	ر	ب	ک	م	ا	ش	ش	ت	ر	ش	ن	س	و	ا	ا	ر	ط
س	و	ا	ا	ن	ک	ت	م	ی	ب	ن	و	ر	ت	م	ی	ب	ن



ظاهر بتو حال هر کس از بود و نبود

ای خالق جمله خلق و ای رب و دود

کاین غایت ما دیر باید با زود

خواهیم که آگاه نمائی مارا

ف	ت	ش	ت	آ	چ	ر	ز	ک	ک	م	ب	ن	ا	و	ا	ح	ن	و
و	ه	ه	س	ا	ب	ل	ش	د	م	ک	م	د	م	م	ا	ز	و	
ت	ن	م	ل	ا	س	م	س	ف	ك	و	و	و	ا	ك	ز	ا		
ه	ز	ا	ر	ش	ش	ب	ا	ن	ن	خ	ف	آ	ف	ف	ز	ت	ب	
و	ز	ه	د	ب	ز	آ	ن	ش	و	ه	خ	ا	ك	م	م	و	گ	
ن	و	و	ا	ب	ا	ن	ر	ه	م	م	م	م	م	م	م	م	م	ن
م	د	ن	آ	د	ت	س	ش	د	م	ت	ه	س	ر	ز	ه	و	خ	
ا	و	م	ر	ر	ر	ا	م	د	ر	ا	ف	ن	ه	ن	ه	ن	ه	
ف	ه	ا	ب	و	ن	ر	و	ش	ع	ت	ت	ر	ر	ن	م	ز	ه	
ه	م	ا	ا	س	ب	م	م	س	آ	ن	د	د	س	ه	م	ق	ف	د
س	ه	م	م	ز	گ	گ	ت	د	و	ل	ر	ر	ت	د	و	ل	ر	ر



حال غایت چگونه خواهد بود

ای بدرقه لطف تو با ما همراه
باما مست رفیق نام تو در همراه

داریم امید آنکه زین فال کنی
مارا زکرم زحال غایت آگاه

ه	ز	ش	ن	ی	ا	ب	ک	ک	غ	ک	د	س	غ	ا	د	ک	ی
ج	ه	ه	م	ه	و	ت	ا	د	ا	ن	ن	ه	ا	ز	د	پ	ر
غ	م	ب	ر	ف	م	ا	ز	غ	ی	ر	ا	ب	ا	د	س	س	ر
ن	د	م	گ	ا	ز	می	خ	ش	ذ	ن	ا	ن	ل	ه	ر	د	ش
ب	ب	ا	ر	ی	ف	ی	م	ا	ب	و	ه	ب	ر	ز	ه	س	ر
س	ل	می	ج	ر	ر	د	ه	م	غ	ت	ب	ت	ا	د	ز	ز	خ
ر	ا	م	م	س	ی	ل	ه	ه	می	و	د	می	ر	ی	س	ی	
ک	ف	ر	ج	ا	می	م	ن	غ	ب	ا	ا	ز	ر	گ	ر	ر	ش
ح	می	ا	ب	ف	ل	م	ا	ش	ع	ا	غ	ن	ک	ی	و	ر	م
ا	ق	ت	ز	ن	م	ت	و	ب	و	ب	د	ن	ش	آ	می	خ	و
و	ر	ش	ر	می	ا	خ	ب	ز	ز	و	ا	غ	س	ا	ا	غ	ر
ر	ر	ا	ا	و	ر	م	د	د	ن	م	د	د	ن	م	د		



نیک یا بد بود هر ۱۱ این کار

آگاه ز هر عمل چه مقبول و چه رد

ای واقف حال جمله از نیک وزبد

واقف تو از این عمل نمائی چه شود

ما غافل چند را گر از روی کرم

ن	ع	ا	ص	د	ص	ك	ز	ز	م	ك	و	ك	ا	ي	ب	س	ب	
ه	ي	ن	ط	ب	ب	ر	ن	م	ن	ر	ت	ر	پ	ن	ه	ل	و	ح
م	ي	ل	ا	د	ب	ه	ش	ع	ا	ق	د	م	م	ا	م	ر	ل	ر
م	ي	م	ر	ا	د	ه	ي	ن	ر	ا	ذ	ك	م	ل	ك	ز	ر	ث
ل	ي	م	ي	ا	س	ا	ك	س	غ	ع	م	ا	م	ب	ان	ر	ك	
ن	ي	ع	م	ر	م	ي	ن	ا	ع	ا	ه	م	ي	ك	ي	ر	ل	ا
ن	ل	ر	م	ز	د	آ	ش	ك	ص	ز	و	ع	ط	ك	ل	ع	ر	
و	و	د	ن	ب	م	ي	ن	م	ف	س	ب	م	ع	ر	پ	د	ر	ا
ل	س	ت	و	ل	م	د	ش	ر	خ	ن	ب	ز	ب	ب	د	ن	ز	ل
ب	ب	ي	ي	ب	ي	ن	ح	س	ن	ن	و	س	م	ن	ر	س	ن	
ه	ا	ي	ي	ه	ر	م	ي	ا	ك	م	ي	و	ا	ن	ا	ك	ا	ز
ا	ن	ا	ج	ا	ب	ر	م	ي	ر	و	ر	د	ر	م	ي	ر	و	ر



ای ساخته جا مهر تو اند دل ما
پروردۀ رحمت تو آب و گل ما

خواهیم که مارا کنی از لطف و کوم
آگاه که معمور شود منزل ما

ص	ا	ب	ا	ب	ک	ن	س	ن	ل	ب	ب	ی	ص	ی	ن			
ه	ی	ش	م	ی	و	ر	د	ان	ب	ن	ا	ن	ک	ی	ا	ک	ق	
ب	د	ع	ر	ع	ی	ی	و	ک	ی	ا	ت	ا	س	م	ا	م	ع	
ا	س	ن	ی	ی	د	ش	ت	ا	ر	ا	م	م	ی	ت	س	د	ن	گ
د	ب	ر	ب	ر	ا	د	ب	ع	ر	د	ر	م	ر	ت	ن	ت	ر	
ب	ن	ی	ا	م	آ	ص	ا	ب	ا	ش	ت	غ	ا	ک	ن	م	ن	
ا	م	و	ی	و	م	ی	ی	ن	س	ک	ب	ل	ع	د	ع	د	ک	
ر	ا	و	ا	ن	ن	ح	ی	ن	م	ب	ن	ص	ی	ن	ل	ش	ا	
ا	ش	ک	ا	س	ز	ب	ن	م	ی	ه	ر	ر	ی	و	ر	م	ی	
ر	ع	ن	ا	و	ا	ن	ر	م	ت	ن	ن	ب	م	م	خ	ئ	گ	
ک	ا	ن	ک	ی	ع	ک	ا	گ	ر	د	ذ	ا	ج	ظ	ن	ک	ا	
ا	ر	ا	ذ	م	ر	ا	ر	ت	ر	ی	و	ر	ر	ت	ر	ی	و	ر



ای واقف مدعا حاجتمندان

آگاه ز اسرار همه پیر و جوان

خواهیم کزین فال نمائی ما را

آگاه که مدعا شود حاصل از آن

ی	ب	ب	م	ب	ش	ص	ک	ک	ک	ک	ک	ا	و	ر	گ	ر	د	
د	ب	ح	ف	ح	ب	ا	و	ر	و	ا	ر	م	ا	ق	ا	ا	ا	
د	ن	ص	ص	ص	ص	ز	ت	ش	ص	ر	ص	ص	آ	ص	ا	ب	ا	
ا	ک	ل	و	ل	ل	ن	ا	ح	ر	ح	م	ی	ن	ب	ش	ز	ن	ن
م	ح	ب	ا	ب	ن	ت	ر	و	ت	خ	م	د	ب	ا	ن	ف	ت	
ظ	آ	د	ش	د	م	ع	ف	م	ی	ج	ا	ف	ا	م	و	ا	گ	
ا	ا	ن	ا	ل	ا	م	و	د	م	ی	ه	ر	م	ل	ت	م	و	ل
و	ت	ع	ش	د	د	گ	ص	ف	ک	ب	م	گ	و	ا	ا	ش	د	
ر	ا	ا	ش	ش	ر	ر	ب	ن	و	آ	م	و	ل	ر	ن	خ		
و	ا	م	ی	ک	ن	ن	ن	ق	ب	ش	و	ص	و	م	گ	س	م	م
ب	ب	د	د	ز	ب	س	د	م	ر	و	د	ع	ن	ا	ه	م	م	
ع	ع	ا	ه	ع	ع	و	ا	ن	و	ا	د	ا	ن	و	ا	د	ا	



ای فاطر کون و خالق جن و بشر هستی بجهان تو بیکسان را رهبر

خواهم که زهم روی خود از در سفری آگاه کنم که خیر باشد یا شر

س	س	س	ا	ز	س	ک	د	ک	ح	ک	ف	ف	ر	ف	ی	ی	
ف	س	و	ت	ض	و	ر	ر	ک	ر	ن	ن	ر	م	ی	س	ا	ر
ک	ک	ک	ن	ن	ح	ھ	ک	ک	ک	ھ	ک	ا	م	ی	ن	ن	ی
ن	و	ر	ا	ز	ن	س	ک	ا	ر	ک	س	و	م	ا	و		
ف	م	ب	س	ی	ا	ب	ف	ز	و	ی	ق	ر	ق	ر	ت	ت	ز
س	ر	م	م	ن	ت	ک	ص	پ	ا	ز	س	ی	ک	د	ر	س	ن
ن	و	ی	م	م	ف	ا	ر	گ	ا	ف	ی	س	د	ش	ا	ن	ر
ر	د	ر	د	ر	ر	ک	ف	ح	ھ	ص	ب	ن	ی	ع	ب	ت	ب
ر	ا	ب	ب	ک	م	ا	ا	و	و	و	م	ی	ک	ص	ھ	ر	ن
ب	ق	و	ب	د	س	ن	ل	ر	ب	ب	م	ی	ل	ب	ر	ب	ت
س	ش	س	ا	ا	ح	ظ	ش	ھ	آ	ھ	س	ف	و	ف	م	و	ذ
ف	و	ت	ت	ی	ت	ف	ر	د	ر	ر	د	ر	ر	ر	ر	ر	



درد دل مفروض نمائی تو دوا

ای از کرم تو قرضها گشته ادا

از لطف خود ای کریم معلوم نما

این قرض که میکنم اگر خیر بود

ر	ا	ا	ا	ب	ز	ك	و	ص	ب	م	ز	ح	ي	ي	ه	ي			
ك	ر	ب	م	ي	ن	م	ن	ك	ن	ر	ن	س	و	ر	ج	ش			
ب	ق	د	ق	ا	ق	اع	ب	و	و	ا	ر	ر	ا	ر	ي	ر			
ز	د	و	ن	ن	و	ر	ه	ض	ر	ض	ن	ض	ق	ه	م	و	خ	ب	
ر	م	م	ي	ا	ق	ب	ر	ا	ا	ج	و	گ	ك	ب	ا	د	ر	س	
ض	د	و	ر	د	ر	ق	ا	ر	ا	ض	ي	ه	ا	پ	ا	ا	د		
ر	ر	ا	ش	ص	م	م	ي	ش	س	ب	د	ا	ض	ك	د	و	ب	ل	
ح	و	ب	ر	ا	م	ي	ك	س	ه	د	ر	ا	خ	د	و	ب	ن		
ر	ت	ا	ز	ك	ل	م	ي	ب	ه	ز	ه	م	و	ب	م	ي	ح	ر	م
ر	ي	ا	م	م	م	گ	ك	س	ن	ق	د	ا	ن	ك	ن	و	د	ر	
ن	ي	و	ز	ا	ب	د	ب	ج	ع	ا	د	ي	ا	ا	و	ر	ي		
ي	ا	ا	و	ر	م	د	ر	م	د	ي	د	و	ر	م	د	م	ي	د	



اجناس نقود ما همه از کرمت

ای بود و وجود ما همه از کرمت

ای مایه سود ما همه از کرمت

خواهیم کزین تجارت آگاه شویم

ت	ا	ن	م	د	ت	ک	ش	ی	ز	م	ا	ج	ی	م	ا	ر	ا		
ا	ا	ا	ب	م	ی	ا	ن	ک	ی	ج	ز	د	ب	ن	ا	ن			
ر	ت	س	ه	ن	ر	ص	م	ی	ک	د	خ	ت	ج	ت	ص	و	ا		
ب	م	ی	ت	ب	ا	ر	ب	ا	ب	ب	ق	م	ر	گ	و	ا	ب	م	
و	ر	غ	ر	ت	ر	م	ی	ر	ا	ز	غ	د	و	د	ت	ا	ب	ح	و
ا	و	ز	ر	ا	و	ن	ب	م	ی	ه	ر	ز	ب	م	ی	ب	ر	ف	
م	ی	و	ت	ت	ف	ت	د	ا	ن	و	ت	ر	ک	د	ا	ر	ت	ر	
ص	ی	ب	د	ش	و	ا	ب	م	ی	ا	ج	ک	د	ع	س	ه	و	ش	
م	س	ن	س	ا	س	ف	ز	م	ی	ز	د	ف	ا	م	ی	ت	ت	ر	و
ر	م	ی	ک	ا	ر	ر	ب	ن	ج	ا	ت	د	ا	ز	ف	ر	و	د	
ص	ی	ا	ز	م	ا	ب	ا	ا	خ	ب	ا	ب	ک	ر	ز	گ	ک		
ب	ز	م	ی	ط	ر	ک	ر	و	ت	ر	و	ن	ر	و	ت	ر	و	ن	



ای واقف سود و ضرر خلق جهان عاری زشیک و رب فرد و منان

خواهم که شراکتی کنم از ره لطف سود و ضرر کار بفرمای عیان

ل	ا	ب	ا	ب	ا	ن	ن	گ	ا	م	ن	ب	ک	ا	س	ش	ی	ا
ر	ی	گ	ب	گ	ه	ن	ک	ت	ر	س	م	ش	د	ذ	ی	ذ	ن	
ی	و	ب	ک	ت	ش	ر	و	ر	ن	ر	م	ش	س	ی	ت	م	ر	
ی	س	ا	د	ا	ا	ر	ت	چ	ا	ط	ک	ک	ت	ص	ز	ز	ی	
ک	م	و	گ	ل	ت	ص	ب	ل	ش	ا	د	ت	ش	ن	ر	ق	م	
ب	ر	ا	ر	و	ت	ن	ا	م	ص	م	ب	ر	ا	ع	ک	و	ر	
ب	ر	ش	ب	ش	ر	ب	م	ی	ز	ت	ا	ا	ک	ا	ر	ا	م	
ا	ر	ی	ک	ز	ش	ش	ت	ر	ی	ر	ب	ش	و	ز	س	م	ر	
و	ب	ک	ا	ک	ر	ی	ز	م	ی	ن	ی	م	ی	ت	ر	ت	ز	
م	گ	ن	ه	ا	ک	ط	ا	ن	ی	ن	ج	ا	ا	ی	ف	آ		
ل	ر	ی	ک	ی	ه	م	ر	ز	چ	ع	ز	ق	ا	ک	ن	ک	ا	
ل	ا	ا	ب	ا	ا	ان	و	و	و	ر	ا	ن	و	و	ر			



سود آیا بود در این سودا

بنده همه توئی خدای همه کس

ای کام ده و کارگشای همه کس

ای باخبر از بیع و شرای همه کس

از غایت این بیع بدہ آگاهی

ا	ز	ه	گ	ز	د	ک	ا	ن	ک	ک	ن	ن	می	س	ر	و	ر	
ه	ق	ف	د	ه	ب	د	ن	ت	ا	د	می	ب	د	ع	ر	ب	ا	
ر	ب	ب	ب	ز	ا	ن	و	ا	ه	می	و	ش	می	می	ن	س		
د	م	ا	ن	و	د	د	ن	ع	ع	ن	د	و	ص	ن	ب	ب	ف	ح
ب	ه	می	ب	ب	ر	د	ب	م	خ	می	ر	ا	می	م	می	م	ا	
ر	ا	ش	ع	ص	ص	ع	می	ب	ع	ع	ب	ن.	بی	د	ن	ت	ل	
ص	ر	ا	ب	ا	غ	ا	ا	ت	می	چ	می	ب	س	ر	گ	م	می	
ف	ن	ز	س	ن	ا	ر	د	ک	ذ	ل	ر	ع	د	ح	ت	می	ل	
م	ت	و	ر	ت	غ	ا	ر	د	غ	ن	ل	می	ر	م	می	ب	ص	
ل	ا	ب	می	ک	ه	ف	ا	می	ب	ش	ه	س	ن	می	ر	م	ا	
ر	س	م	ه	ت	و	و	ز	ر	ض	می	ع	م	و	و	ت	ا	غ	
د	و	و	ر	ا	ل	ا	د	ن	ر	ب	م	ا	د	ن	ر	ب	م	



هستند همه بامر و نهی تو مدام

ای داده بخلق دو جهان سیرو دام

امروز رویم یا که گیریم مقام

بنمای بما که سیرو صحرا او شکار

و	ه	م	ا	ب	ا	گ	ه	ن	ز	ذ	ز	ق	س	ر	گ	م	
ر	ر	ی	م	ر	ن	ت	ت	ک	ر	ذ	ر	ش	ک	س	ا	ک	ه
ش	س	ه	م	ر	و	ک	ه	ت	ن	ا	د	ی	س	ی	ز	ز	
ا	گ	ش	و	خ	ر	و	ر	ی	ل	ش	ش	ر	و	ک	گ	ن	م
ق	و	ر	س	ک	ک	ی	م	ی	گ	ر	ش	ر	ت	ش	و	م	
ن	د	ر	د	ی	و	ت	ک	ش	ر	ر	ش	م	ب	و	ن	ک	
ا	ا	ک	و	و	و	و	د	ر	چ	ک	و	ه	ش	ر	ا	ش	س
ح	و	ر	ه	آ	ب	ک	ه	ر	ک	ی	م	ی	ک	ج	خ	ب	ت
ا	ر	ب	ا	ر	ر	ا	و	ن	ه	ش	ز	ر	د	ا	ر	ا	ب
ر	ا	ا	ت	ا	ح	ک	و	ز	ت	م	و	ک	ب	ز	ر	ف	و
ن	ن	ک	ش	ر	ه	ن	ب	ک	ب	ر	ه	ی	ک	ن	و	و	س
م	گ	ن	و	و	س	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	ت



حاصل کشت و کار چون باشد

ای رازق خلق و ای خداوند کریم یک جو کرم تو باعث نفع عظیم

گر خیر بود عیان نما تا بامید تخمی دوسه‌اندرین زمین افشاریم

ز	ص	ا	ب	ا	ش	ک	ش	ب	ج	د	ر	ا	گ	ی	ی	ی
و	ز	و	ج	م	ر	ا	ح	ر	ا	ن	د	ر	د	ا	ل	ب
ع	ب	ص	ب	ز	ز	ح	ا	ح	ی	ه	د	ت	ف	ب	ی	ر
ا	ع	ا	ت	س	ی	ک	ا	ر	گ	ا	ا	ص	ت	ص	خ	ع
ن	ل	ل	و	ر	ع	ئ	ل	ن	ل	م	م	ی	ا	ک	ر	ا
ز	م	م	ت	ز	ت	ف	ن	ا	ر	ص	ن	م	ت	ا	ا	ر
ف	ب	ب	ی	د	م	ک	ک	ز	ز	گ	م	و	ع	گ	ز	ق
ث	ی	ت	ر	ی	ن	ب	و	ک	و	ش	ک	می	ا	ص	ص	ش
ی	ا	ش	ل	و	ب	ر	و	و	ب	و	ح	ن	می	ت	ب	د
ز	ه	ر	ر	ر	د	و	ه	ن	م	ک	ح	ب	ر	ز	ز	د
ا	ب	ر	ا	ا	ا	ا	پ	ی	ا	ا	ا	ی	ا	ا	ر	ص
ع	ا	ا	ا	ر	ط	ش	ت	ر	د	می	ل	د	ت	ر	د	می
																ل



ای قادر ذوالجلال و دادار جهان آگه ز ضمیر خلق از پیرو جوان

گر هست و گر نیست نصیبم فرزند این راز نهفته را بفرمای عیان

ب	ب	ش	ا	ش	ا	د	ا	ک	د	ز	ح	ت	ه	ا	م			
ر	ز	ه	ر	م	ی	ق	و	خ	د	ک	د	ک	خ	ع	خ	ه	ن	م
ف	د	ش	ه	م	ف	ت	ط	د	ن	ص	ر	م	ی	ا	و	ف	ا	ر
ا	ا	م	ی	د	ا	ق	ب	ا	ر	ن	ز	م	م	ی	ی	ن	ف	د
ب	ن	م	ی	ز	ش	ن	ی	خ	ت	ح	گ	ت	خ	د	ج	ن	و	د
د	د	د	ا	و	د	ش	ه	ا	و	د	ع	ا	ت	ا	ه	ل	ه	ه
ن	م	ی	ا	خ	ز	ز	ش	ک	د	م	ر	د	د	ع	ن	م	ی	خ
د	ه	خ	م	ب	ه	ز	ب	ا	ز	د	د	ش	ل	ا	ش	د		
ک	م	ی	ا	ل	ا	ا	ب	د	ف	ل	و	ل	ر	ز	ت	ت	ز	خ
ا	ن	ب	ت	د	خ	د	ا	م	و	ق	د	ر	و	م	ی	و	ظ	و
م	م	ک	ب	ا	ا	د	م	ق	ب	ا	ا	ی	ی	و	ه	ه		
ا	م	ی	و	ه	ه	ه	ه	ه	ر	د	ن	و	ر	م	ی	ر	د	ن



نطفه باشد پسر و یا دختر

ای ذره از ضمای تو شمس و قمر آگه ز وجود و عدم نوع بشر

خواهیم که آگاه نمائی ما را کاین نطفه ما پسر بود یا دختر

ح	د	و	ب	م	ب	ک	ک	د	ک	ب	پ	ک	ک	ک	ا	ر	ر	ر	می	ا
پ	می	س	آ	خ	ه	م	ص	ر	و	ن	ش	س	ق	ر	ی	ت	ت	ت	ت	ت
ل	د	ح	ص	م	و	ر	ر	می	س	د	ر	ر	ن	ف	م	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ن	ت	ت	می	ا	ط	آ	چ	ح	می	ر	د	ا	ر	ن	و				
ف	ن	می	ب	د	م	ک	ک	ا	می	ا	می	خ	ه	ک	س	ف	ک	ت		
ن	ن	پ	د	ک	ت	ر	چ	ت	ا	ا	و	ا	ک	س	خ	ب	ر			
ا	و	ا	ل	می	خ	ر	ا	ر	ت	خ	آ	ب	ن	می	و	ن	ر			
خ	و	ک	ر	ت	م	ش	گ	گ	ش	ب	م	و	پ	ه	می	خ	د			
ا	ه	ه	ا	د	خ	می	س	م	خ	و	س	ر	ر	م	و	و	و			
ش	ر	می	و	ش	ت	ت	ب	می	د	ش	ن	ب	ز	ش	م	ب				
ب	ا	آ	ن	خ	ه	ا	ا	ل	ن	ف	ا	ش	می	م	ت	ا				
ا	ش	می	ق	ظ	ا	و	د	د	ا	ر	ل									



از طبیبم امید عافیت است

ای خالق بیزوال و ای قادر فرد در مانده هر چهست در عالم درد

رو برو در این طبیب باید آورد با روی هسوی دگری باید کرد

ز	ا	ز	ان	ط	ا	ن	د	ب	ز	ا	ی	ی	ط	ب	ب	ی		
ا	ر	ا	د	ز	ز	ن	ن	ب	ا	ی	ن	م	ت	ز	ی	و	ط	
ح	ط	می	ش	ب	ح	ش	و	ک	ک	ب	ب	ک	ب	د	ت	ک		
ا	ب	ر	ر	ه	می	می	ی	ی	ی	ی	ی	ز	ا	د	ک	ن	ب	
م	ب	ن	ب	ب	م	ل	ق	ا	س	ب	ا	ت	س	م	می	ا	ت	
د	می	ن	ت	ا	ن	ش	ت	می	ب	ش	ن	ح	ن	ر	س	ش	د	
ف	م	ر	ت	د	ک	و	گ	ه	و	و	گ	ا	ب	س	م	م	ن	
ل	ذ	ر	ر	د	ب	ر	ر	ا	د	س	س	د	م	ا	ج	ب	ر	خ
س	ر	ر	ج	می	می	د	ف	ر	و	ا	و	د	ک	و	ح	ح	ر	
ر	د	ع	ش	می	ا	ب	ق	ن	ا	ا	د	م	ا	ب	د	ت	ه	
می	د	خ	د	ن	د	ا	ل	غ	ه	و	ش	ش	م	می	م	ف	و	
ح	م	می	م	ک	ف	ک	می	ر	می	س	ا	ک	می	ر	می	س	ا	



حال بیمار ما چه خواهد شد

ای محنت و درده را کرده دوا
لطف تو مریض را شده عین هفا

از حال مریض ما بده آگاهی
وین عقدة کار بسته ما بگشا

ب	م	ب	ب	گ	ص	غ	ب	غ	ب	ل	ک	و	ی	ا	ر	ج	
م	ه	م	پ	ی	ه	د	ش	ش	ن	ه	ت	ب	ب	و	ر	ک	
ب	و	خ	د	ه	خ	س	ت	د	ه	پ	و	ی	د	ر	ک	آ	س
ی	و	ر	ی	ر	د	م	ا	م	ز	خ	ت	ا	ف	و	ز	ه	ج
ا	ی	ب	م	ر	ه	ر	م	ی	ش	گ	ی	م	ر	م	و	ا	ن
و	ق	ن	ر	ز	ل	م	ی	ر	ا	ن	ک	ز	د	ک	ص	ص	ب
ا	ی	ز	م	و	خ	ر	ر	م	م	م	م	ش	و				
و	د	د	ب	ح	ی	ا	د	ت	ر	ر	و	ا	ب	گ	د	ب	د
ر	و	م	ی	ض	د	خ	م	ش	ش	ز	ب	خ	ض	ب	ب	و	
ن	ر	م	ب	ب	و	د	ن	ت	ه	م	ی	ا	ه	ج	ن	ک	س
ا	اد	گ	ش	م	ه	ا	ه	گ	ر	م	م	ی	ا	ش	و	ا	ی
م	ی	!	ش	و	ا	ی	ت	ن	ت	د	ر	د	ت	ن	ت	د	ر



جبی آیا رها شود از بند

ای جود تو سود بخش هر حاجتمند
لطف تو دوای درد و درمان گزند

خواهیم که ما را کنی از بندی ما
کاین بندی ما کی شود آزاد زبند

ط	ا	ت	ب	گ	د	ک	ز	ک	ص	م	ص	ل	ی	و	می	می	ر
ت	می	ه	ب	ب	ن	ز	گ	ر	د	ا	ن	ب	ر	ش	ر		
ک	ش	ب	ن	د	م	ز	ق	ز	ش	و	گ	ن	خ	ن	ا	ا	ن
و	می	و	ا	د	ر	خ	ص	د	ه	ز	د	د	د	ز	م	ک	
ل	ز	می	س	می	آ	خ	می	ب	می	ر	ا	می	ت	ب	ب	ا	
می	ل	ش	ن	ش	و	ص	م	ب	ب	ر	گ	د	ا	و	و	م	
می	ن	ا	ن	گ	ر	خ	ص	د	م	و	می	ب	ل	ش	و	رف	
ل	م	ز	می	خ	ش	ن	ط	خ	گ	م	ت	ا	می	ب	ک	ل	و
د	ف	ر	ر	ق	ا	ص	ش	ن	ن	ا	د	می	م	م	ا	می	د
می	و	د	د	ص	خ	خ	ع	و	ف	د	ب	ب	د	آ	آ	زر	
و	ب	ش	ت	پ	ب	پ	ز	ز	ز	ب	س	می	و	ا	ان	ن	
می	و	ا	ان	ن	ش	و	د	د	د	د	د	ش	و	د	د	د	



ای بردہ ز آئینہ دل مهر تو زنگ در دامن لطف تر دل ما زده چنگ

خبریت این فال بما روشن ساز با خصم بود صلح نیکو تر یا جنگ

م	ج	ح	ص	ص	ج	ب	د	ب	ک	ک	ک	ک	ن	ن	ل	ل	ن
ن	ر	و	ه	ه	ه	ن	گ	و	ز	د	ز	ب	پ				
ج	ب	ب	ب	ب	ب	ن	ع	ب	ا	ج	و	ش	ن	ا	ا	ه	ب
د	ا	ز	ن	د	می	گ	خ	خ	خ	ت	و	گ	ن	ا	گ	ج	م
ب	ص	ص	ص	ص	ص	ر	د	ر	ه	و	آ	ان	ا	ا	م	م	م
س	ا	ش	می	گ	ن	د	ک	ک	ا	و	گ	ا	ب	ر	د	ر	می
ش	ن	ن	گ	د	و	ز	و	س	ت	ا	آ	م	ک	ر	ر	ب	م
ق	ه	ت	ز	ب	و	ن	ه	ف	ک	س	ک	ر	ر	ز	می	س	ر
ج	ف	ت	ن	می	ن	ب	م	ا	ا	می	د	ا	ت	ح	می	ا	ز
ا	و	ن	ن	ن	ب	ن	ح	و	ب	ز	ن	ن	ح	ل	و	می	س
خ	ب	ظ	ه	ج	ه	خ	ب	ش	ض	ر	می	و	و	ف	ت	ن	ا
و	و	گ	ر	ن	ا	د	و	و	ر	ر	گ	ر	د	د	ر	ر	ک



این خبر راست است یا که دروغ

ای واقع صدق خبر و کذب خبر از نیک و بد و خیر و شر و نفع و ضرر

از صدق و ز کذب این خبر از ره لطف با رب چه شود کنی مرا واقف اگر

خ	ب	ان	ز	خ	ا	ب	پ	ح	ک	خ	ص	ز	ب	س	ب	ی	ب	ی
خ	ر	ه	ب	د	ا	ر	م	و	ن	ر	ن	د	ا	ب	ر	ق	ن	
ی	ع	د	خ	ص	خ	ا	غ	ک	ر	ر	ک	ک	ت	ا	ب	د	ب	
ا	ک	و	ا	ا	ب	و	گ	ی	ر	ق	ر	ی	ذ	ی	س	ح	س	
ز	ر	ن	ب	ر	ا	ع	ب	د	ت	ا	ی	ص	ر	خ	و	ا	ص	
ز	ر	خ	ا	ل	ا	د	س	ب	ی	ن	ل	ی	ا	ل	ی	و	ر	
ق	د	ر	ک	ه	ا	ز	ن	ا	ن	ح	ب	ب	ح	پ	ح	ذ	ا	و
ک	ب	ف	پ	ج	ا	ی	ه	ر	ن	ب	ی	د	ا	و	ا	ن	ل	ف
ر	ف	ا	ک	ن	ر	ی	د	ی	ی	ت	ر	ه	د	ن	ذ	ا	و	
خ	ف	ن	ن	د	و	و	ر	خ	ب	ث	غ	ب	ر	د	ن	ک	غ	
ر	و	ب	آ	ر	ب	ر	و	گ	ا	ر	ب	س	غ	ر	م	ی	س	و
س	غ	ر	ی	س	و	ت	ی	ی	د	ت	د	ت	ی	ی	د	ت	د	



ای واقف گنجهای بیرون ز عدد آگاه زهر گمشده چه بیک و چه بد

خواهیم که از گمشده و برده خویش گردید که بیک خبردار گردید

ا	ج	م	ا	ج	ھ	ل	ک	می	ل	ن	ب	ن	ھ	ی	می	ر			
می	ھ	ا	می	ا	گ	ش	ح	ت	ش	ان	ز	ت	ح	ک	ب	ف	ک	می	ذ
ھ	گ	و	گ	می	ھ	ص	د	ت	ن	د	ر	ر	م	د	م	ک	ر	ر	
بس	ب	د	ب	ا	ا	ش	ا	ش	ھ	ا	ر	ت	می	و	د	ز			
د	د	می	د	ز	د	د	و	ت	ت	ح	س	و	آ	ز	ھ	ن	ھ	د	ز
بس	و	ش	ھ	ص	ن	د	غ	ز	ز	س	د	ک	د	م	ر	د	ک		
ب	م	م	د	می	ت	ب	و	ر	ز	و	ھ	م	ر	گ	س	ت	ر	ر	
ن	آ	خ	ز	ز	ز	ا	د	می	ت	و	ف	و	ھ	می	م	ص	ا	ل	
بن	د	ب	ت	می	م	د	می	ب	ر	م	ا	م	ر	ا	ب	ا			
می	ب	ا	را	ر	ز	ز	ن	ر	ز	می	گ	ب	می	ل	ب	ف	و		
آ	آش	ف	آ	رم	ا	ق	ب	ا	س	م	می	ت	می	و	ش				
می	ت	می	و	ش	د	ن	ھ	د	ن	د	د	ن	ھ	د	ان	د			



www.fmr.ir



ضمیمه

نمونه جوابهای که بواسیله مؤلف استخراج گردیده



آرزوی دیدن سلطان کنید
 تا ز آفات زمانه وارهید
 دیدن سلطان فرح می آورد
 درد و غم از دل بکلی میرد
 ملاقات سلطان زمان دگر
 اگر مینمایی، بسی نیک تر
 دیدن سلطان بود وقت دگر
 از جمیع کارهایش خوب تر
 گرچه نیک است دیدن سلطان
 گر توقف کنی دمی به از آن
 ساعت از بهر دیدن سلطان
 خوب نبود برای تو چندان



شاد شو ای عزیز هیچ نگو
 که تو را عاقبت نکوست نکو
 خرمی‌ها بکن دیگر ای دوست
 که تورا عاقبت بسی نیکوست
 صاحب فال بشنو از من راست
 بخدا عاقبت خیر نماست
 عاقبت کار تو ای شهریار
 خیر کند خیر کند کردگار
 عزیزا شود کار تو عاقبت
 مبدل شود خیر و خلد عافیت



بهر حال مشو مشو غم گین
 حاجت میشود روا بیقین
 عروس مطلبت از در در آید
 جمیع حاجت بی شک برآید
 صبر باشد کلید هر مقصد
 مقصد صابران برآید زود
 نهال صبر مقصد آورد بار
 ز بعد صبر راحت آورد بار
 بیا زین مدعا قطع نظر کن
 گذر زین آرزو فکر دیگر کن
 مزن دم از این حاجت بی اثر
 که گردی مکدر ازین رهگذر



گرد این عقد هر که میگردد
 شادمان از حدیث آن گردد
 این عقد مبارک است بسیار
 زینهار که سعی کن در این کار
 این عقد و نکاح بسی نباشد
 بیرون خوشبیش زحد نباهد
 این عقد اگرچه نیک نبود
 اما نه چنان که گوئیش بد
 این عقد بسی ملال انگیز
 زین عقد مثال شیر بگریز
 این عقد بود بسی دل آزار
 زینهار که خویش را میازار



جهت نقل مکان خبر و خوش است
 کس نشد شاد که بی صبر بد است
 اگر میل داری که جائی روی
 برو بی تأمل که خوش دل شوی
 ای صاحب فال نصرت اسباب
 هر جا که توراست میل بشتاب
 هر که بی صبر کند نقل و مکان
 نبود هیچ زمان شادروان
 بجایی که نیکو نباشد مرو
 ممکن نقل از من نصیحت شنو
 اگر نقل و مکان داری بخاطر
 تو را کردند اهل عقل منکر



فال تو به، آن مسافر هست
 زود بباید آن مسافر هست
 تو شنو از من و مشو نومید
 که مسافر ز گرد راه رسید
 شادمان گر شوی دمی شاید
 که مسافر همین الان آید
 تحمل کن برو ای مرد عاقل
 مسافر زود میآید بمنزل
 آنکه از خانه بست رخت سفر
 بازگشتش بود دو زود دگر
 چو مسافر ز خانه رفت بدر
 نبودش بازگشت بخانه دگر



هست غایب به داد و محنت و غم
 بجهان نیست یکزمان خرم
 ز غایب خبرهای نیکو رسد
 که از دل ملال فراقت برد
 شاد باش از مر غایب شاد
 که ز غمهای دهر گشت آزاد
 ندارد ذرهای غایب بدوران
 غم دیگر بجز مجر عریزان
 یک نفس نیست مسافر بی غم
 که چرا دور ز یاران خودم
 این مسافر بسی ال دارد
 دور از شهر خوبیش غم دارد



نکنی میل این عمل زینهار
 که پشیمانی آورد بسیار
 عمل از یمن لطف سبحانی
 زین عمل کی شود پشیمانی
 این امر مبارکست بسیار
 زینهار که سعی کن در این کار
 صبر در این عمل بود نیکو
 مطلق از غیر صبر هیچ مجوی
 دست بگذار از عمل زینهار
 که بود در عمل زیان بسیار
 صبر هر کس که در عمل ورزد
 در همه عمر او نبیند بد



صبر باشد مثال در این کار
که نیاید به غیر صبر بگار
ای دوست برای عیش و راحت
نیکوست بنای این عمارت
این عمارت بود نکو منظر
سعی کن سعی کن وز اونگذر
به صبر از بنای همارت کنی
نمائی در آن سالها خرمی
این عمارت شود بسی نیکو
لیک ایندم مکن شروع در از
بنای عمارت مکن زینهار
بوقت دگر این بنا را گذار



یا بدان مدعا مکن من بعد
 صورت انتظام کرد و سعد
 بدان صاحب فال حاذق بنا
 کی بیشک برآید تو را مدعا
 برو صاحب فال اینرا بدان
 که حاصل شود مدعا بی گمان
 مگر صبر انجام کارت دهد
 زقر و ز تشویش آنکس رهد
 برو صاحب فال و بشنو ز ما
 که حاصل نخواهد شدن مدعا
 شود زین تفأل مشخص بما
 که حاصل نمیگردد این مدعا



سفر کن سفر کن سفر
 سفر کن که بیار یابی ظفر
 سفر کن که مقصود حاصل شود
 کسی کو سفر کرد عاقل شود
 گر کنی صبر بیش بهر سفر
 دو سه روز دیگر بود بهتر
 سفر نیکو است اما صبر باید
 که ناکام و مراد تو برآید
 این حکایت ز من بکن باور
 حضر از این سفر بود بهتر
 زینهار از این سفر تو بنمای حذر
 که در این وقت نیک نیست سفر



ره مبر هر که قرض کرد و کند
 که کس از قرض هیچ خبر ندید
 این قرض مبارک است بسیار
 در وعده اداش رد بیکبار
 ای که داری اراده این کار
 صبر بنما و پس بدء انجام
 این قرض اداش ده زود
 بی چون و چرا بروز موعد
 بهر این قرض صبرگر داری
 میشود خود ادا به جمداری
 زین قرض بسی ملال باید
 زینهار بگرد این مگر دید



تجارت بود نک اما به صبر
 که از صبر یابید صد قرابه زر
 این تجارت بود بسی نیکو
 شاد میگرددی ای عزیز از او
 نیکوست به کالم این تجارت
 یابی تو از این بسی کفایت
 هایه صبر بیتر است از زر
 زانکه با زر بود هزار خطر
 در این وقت حرف تجارت مگو
 مبادا به کارت شود رو برو
 تاجر امروز ترک سودا کن
 این خرید و فروش فردا کن



ساعت شرکت نباشد مطلقاً
 که شریک صبر باشد مجملان
 نیکوست مشارکت به یاران
 ای دوست برای روزگاران
 هست بیچون مشارکت نیکو
 مگذر اصلاً عزیز من از او
 بشرکت اگر صبر یاری کند
 نبیند ز شرکت کسی هیچ بد
 نیست مطلق مشارکت نیکو
 بگذر از او وز منافع او
 نام شرکت مبر مبر زینه‌ار
 که نماید تو را شریک آزار



اندر این بیع صبر میفرما
 که بود صبر نافع و سودا
 زین بیع رسد همی تورا سود
 اقدام نمای اندر آن زود
 هست این بیع مبارک و میمون
 منفعتها بخشدت زحد بیرون
 گر از این بیع بگذری بهتر
 که در این بیع نیست غیر ضرر
 زود اندر معامله بشتاپ
 که بود فرصتی چنین کمیاب
 در این سودا به غیر غصه و غم
 نباشد حاصل و الله اعلم



وقت شد و هست تا شکار کنید
 گر شکاری نشد چهار کنید
 هست سیر و شکار هر دو نکو
 هر که گوید مرو جواب بگو
 هر که سیر و شکار باز کند
 نیست شک گر به چرخ ناز کند
 اگر میل بسیر و شکارت شود
 زمان دیگر رو که بهتر بود
 بگذر ز شکار و سیر امروز
 در کاخ نشین و آتش افروز
 امروز شکار و سیر بد هست
 زینهار مرو که بد ز حد است



زراعت کن که ناتع بی‌نهایت
 شود حاصل زنگ سیر زراعت
 صاحب فال را بگو این بار
 که زراعت نما ، زیاد ، زیاد
 اگر صبر داری ز کشت مراد
 شود حاصلت از تصور زیاد
 بیابی گر بصدق دل بکاری
 بجای تخم زد گر صبر داری
 این زراعت ننمود حاصل
 جمله سعیت دمی شود باطل
 این زراعت مکن که بد باشد
 در بدی‌ها فزون زحد باشد



به توفیق بخششده کردگار

درخت امیدت شود باردار
 بخدا بند ای عزیز امید
 از عطای خدا که شد نویسید
 شاد شو ای جوان با غم کن
 که خدایت دهد خلف به یقین
 ای که فرزند خیال تو بود
 در چنین محال تو بود
 شاد شو ای عزیز از قادر
 زین صدف گوهری شود ظاهر
 ای که فرزند از خدا خواهی
 حق مرادت دهد بدل خواهی



حاصل نطفه را بشارت باد
 که پسر در کنار خویش نهاد
 در حرف آنکه چون گهر باشد
 بیقین دان که او پسر باشد
 در رحم چیست اینکه میزاید
 پسر است این پسر که میزاید
 برو صاحب فال شادی نما
 که آید تو را دختری خوش لقا
 مینماید که این بود دختر
 دختری نیک بخت و خوش منظر
 باش دائم تو خرم و خوش حال
 که تو را دختر آمدست بفال



زین حکیمت شفا رسید بی شک
 نامش از لوح دل مفرما حک
 این طبیب است مبارک قدمی
 در تو باقی نگذارد الی
 ز طبیبی نمیرسد چون خیر
 باز گرد آن ره و رجوع به غیر
 نباشد طبیعت مسیحا دمی
 ز دیگر کست، سود باشد همی
 طبیب تو باشد مسیحا نفس
 از او به نباشد برای تو کس
 این طبیب نکند درد دوا
 از طبیبان دگر خواه شفا



سود بیماری او در بدایت
 غم بسیار و درد بی‌نهایت
 میشود این مریض تو خندان
 به توفیق کردگار جهان
 باش خرم از مریضت به‌گشت
 غم و دردش نصیب دشمن گشت
 به اندک زمانی مرض به شود
 به پرهیز گر صاحب‌ش یک رود
 گر چه آخر نکو شود بیمار
 لیک پرهیز بایدش بسیار
 صحبت خسته از خدا خواهید
 که بود جمله را از او امید



طلب کن خلاصی و در بند خویش
 که تا زود آید خلاصی به پیش
 این شخص زین لطف معبد
 زین قید خلاص می شود زود
 تو ز بندیت باش خرم و شاد
 که بزودی شود ز بند آزاد
 بیگناهی اگر به بند افتاد
 جرمش از بند می کند آزاد
 کرد از صیر گر مقید بند
 می شود می شود خلاص ز بند
 در دمندی اگر فتاد به بند
 صیر گر کرد می شود خرسند



مکن جنگ با دشمن جان خود
 نبوغ دگر ساز قربان خود
 جنگ با خصم کن که فتح بود
 در زبانها بدهر مدع بود
 جنگ با خصم کن که فتح و ظفر
 بود از تو شکست زان لشکر
 صلح با خصم اگر کنی بهتر
 که زجنگ آیدت زیان و ضرر
 صلح بهتر بود بسی از جنگ
 که بود جنگ را بسی نیرنگ
 جنگ نبود نکو مکن زینهار
 که پشمیمانی آورد بسیار



خبری کو ز صدق بهره و راست
 بخدا ای همیز که این خبر است
 به نهضت گر رسد حرف دروغی
 چراغ کذب را نبود فروغی
 نبود این خبر چنان خبری
 که بگوید خلاف این دگری
 زین خبر بوى کذ و کذب آیست
 خبر راست ، اینچنین نایست
 خبر صدق را نه این خبر است
 صدق را بحال، حالت دیگر است
 این خبر اصل او دروغ بود
 زانکه بسیار بی فروغ بود



آنچه را دزد برد باز آید
 لیک صبر و سکوت میباید
 جهت گم شده غمگین منشین
 که بدست تو درآید به یقین
 میشود این ز دست در رفته
 یافت بی چشم زخم البته
 این گمشده تو باز آید
 لیکن دو سه روز صبر باید
 چیزی که ز دست رفت بیرون
 ناید بسدو صد هزار افسون
 هرچه را دزد برد یا گم شد
 بگذر از آن که مال مردم شد